

Conjunctions Function of Conversion in Composites JmlhHay Hafez Review

Kh.Asadollahi¹

کارکرد حروف ربط تبدیلی در جمله‌های

مرکب دیوان حافظ

خدابخش اسداللهی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۲۵

چکیده

موضوع تحقیق حاضر، بررسی کارکرد حروف ربط تبدیلی در جمله‌های مرکب دیوان حافظ است. برای این کار، پس از مباحث مقدماتی در خصوص تعاریف و تقسیم‌بندی مربوط به حرف ربط تبدیلی و جمله مرکب، به چهار نوع تأویل و تبدیل حروف ربط تبدیلی اعم از مصدر اصلی، مصدر بدلی، صفت اصلی و صفت بدلی پرداخته شده است. شعر حافظ با حرکت به سوی مسائل علمی، عرفانی و فلسفی و استفاده از واژگانی متعدد با اراده معانی مجازی و ثانوی آن و با حمل ویژگی‌هایی نظیر درون‌گرایی، عشق‌گرایی، غیررنالیستی اغلب به جمله‌هایی مرکب، پیچیده و انتزاعی نیاز پیدا می‌کند. در این بین، حروف ربط تبدیلی نقش بسزایی در وابسته‌سازی جمله‌واره-های پیرو به پایه، یا وابسته‌سازی جمله‌واره‌های پیرو به جمله‌واره‌های پیرو دیگر ایفا می‌کند. این تأویل‌ها که روی فعل‌های بعد از حروف ربط تبدیلی صورت گرفته و تبدیل به مفرد شده و نسبت به پایه دارای نقش شده‌اند، با شواهدی کافی از دیوان حافظ همراه شده‌اند. کارکرد حروف ربط تبدیلی در دیوان حافظ، تبدیل جمله‌واره‌های پیرو به مفرد و تعیین نقش‌های اصلی و فرعی آنها نسبت به فراکرد پایه در جمله‌های مرکب است.

Abstract

This study, the performance transform conjunctions JmlhHay is composed of Hafez. To do this, after a preliminary discussion on the definition and conversion of JmlhY TqsymBndy of conjunctions in compound conjunctions conversion to become four kinds of interpretation ranging from the original source, source of imitation, the main character and costume as discussed been. His poems at the scientific, philosophical and mystical and figurative meanings of words and AradhY numerous secondary and transport properties such as DrvnGrayy, ShqGrayy, Ghyrryalsty JmlhHayy often complex, sophisticated abstract and require stems. In the meantime, Conjunctions BhSzayy role in VabsthSazy JmlhVarhHay conversion pursuant to the foundation, or VabsthSazy JmlhVarhHay other followers JmlhVarhHay pursuant to play nicely... This TavylHa on FIHay conversion occurred after conjunctions and become singular and the baseline has been involved with have been accompanied by ample evidence from Hafez. Conjunctions function of conversion in the Divan of Hafez, JmlhVarhHay become a follower of the singular and defining roles and sub NHa than Frakrd JmlhHay base compound.

KeyWods: conjunctions conversion, JmlhYink, interpretation, Hafez.

کلیدواژه‌ها: حرف ربط تبدیلی، جمله مرکب، تأویل، دیوان حافظ.

1. Associated Professor of Persian language & literature at Mohaghegh Ardabili University

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی.

kh.asadollahi@gmail.com

مقدمه

ممکن است چند خبر را که به دنبال هم و یا به طور همزمان حادث شده‌اند، با دو یا چند جمله مستقل و به دنبال هم بیان کنیم؛ نمونه: «علی بسیار مطالعه کرد. سرانجام از کنکور قبول شد». گاهی چنین جمله‌هایی با پیوندهای هم‌پایگی به هم وصل می‌شوند؛ مثال: «علی بسیار مطالعه کرد و سرانجام موفق شد». گاهی نیز مراد از یکی از این دو جمله، بیان علت یا شرط یا زمان یا مکان رخ دادن جمله دیگری است. در این هنگام می‌توانیم آن دو یا چند جمله را به همدیگر وابسته سازیم و به یک جمله مرکب تبدیل کنیم. در این میان، نقش حروف ربط تبدیلی، بسیار کارساز است.

با توجه به اینکه در دیوان حافظ، حروف ربط تبدیلی و به تبع آن، جمله‌های مرکب کاربرد زیادی دارند و حافظ اغلب، سعی می‌کند چند رویداد را در داخل یک جمله مرکب دو یا چند فراکردی بیان کند، سؤال اصلی تحقیق حاضر این است که حروف ربط تبدیلی چه کارکردهایی دارند و این حروف، فراکردهای پیرو را به کدام مقوله‌های دستوری تأویل می‌کنند؟ به دنبال این سؤال‌ها، فرضیه‌های تحقیق نیز این است که حروف ربط تبدیلی در دیوان حافظ فراکردهای پیرو را نسبت به پایه یا به مقوله مصدر یا صفت تأویل می‌کند و این مصدرها یا صفت‌ها را صاحب نقش‌های اصلی و فرعی نسبت به پایه می‌نماید و در مجموع یک جمله مرکب را تشکیل می‌دهند و پیام واحدی به مخاطب می‌رساند.

حرف: کلمه‌ای است که برخلاف دیگر اقسام کلمه از استقلال معنوی محروم است و برای فهمیدن معنی آن، مدخول کلمه را نیز باید به آن افزود. مثلاً حروف اضافه به‌تنهایی افاده معنی نمی‌کند و وقتی معنی فهمیده می‌شود که مفعول غیرصریح آن نیز وارد شود. همچنین است حرف‌های دیگر. (خیام‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰۴-۱۰۳)

حروف ربط تبدیلی: بعضی از حروف ربط، علاوه بر داشتن معنای غیرمستقل، جمله پس از خود را به مفرد تأویل می‌کنند؛ مانند که، تا، اگر، چون و ... این‌گونه حروف را حروف ربط تبدیلی می‌گویند. نمونه:

گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم
که نهانش نظری با من دل‌سوخته بود
(حافظ، ۱۳۷۱: ۲۰۷)

حروف ربط تبدیلی در درون جمله‌های مرکب جای می‌گیرد و با قرار گرفتن در آغاز یا وسط فراکرد پیرو، آن را نسبت به فراکرد پایه عهده‌دار نقشی می‌کند. «هر پیروی عهده‌دار نقشی نسبت به جمله پایه است یا وابسته و زیر نقش کلمه‌ای از جمله پایه است.» (ارژنگ، ۱۳۷۴: ۱۶۳)

جمله‌واره پیرو یا وابسته آن است که در آغاز یا وسط آن، یکی از حروف ربط یا گروه‌های ربطی وابستگی باشد. پس از برداشتن جمله‌واره پیرو، آنچه از سخن باقی می‌ماند جمله‌واره پایه است. جمله‌واره پیرو از نظر معنایی در حکم یکی از کلمات یا گروه‌های داخل جمله مرکب

تعاریف و تقسیم‌بندی‌ها

پایانی نیست، فراکرد یا جمله‌واره می‌نامند. (ناتل خانلری، ۱۳۷۰: ۲۴۳؛ فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۱۱-۱۱۰) جمله‌های مرکب (به هم پیوسته) از مجموعه جمله‌هایی تشکیل می‌شود که یکی از آنها را که مقصود اصلی گوینده است، پایه و دیگر جمله یا جمله‌ها پیرو آن می‌نامند. (خیام‌پور، ۱۳۷۲: ۱۳۹) در این نوع جمله‌ها، حروف ربط، جمله یا جمله‌های مستقل را به جمله یا جمله‌های ناقص تبدیل می‌کند و آن (یا آنها) را پیرو فراکرد اصلی (پایه) قرار می‌دهد. (ناتل خانلری، ۱۳۷۰: ۱۴۱).

سه چیز ما را به موضوع تأویل راهنمایی می‌کند:

۱. به دلالت معنی که ناچار مفردی به جای جمله‌واره می‌گذاریم.
۲. حرف ربط تبدیلی مانند «که» نظر ما را به خود جلب می‌کند و تأویل کار همین حرف است.
۳. در عربی هم حرفی هست که همین کار تأویل (تأویل به مصدر) را انجام می‌دهند. مانند آن و ما و ... حرف‌های «که» فارسی و «أن» عربی ویژگی‌های مشترکی دارند: اول اینکه در میان دو جمله قرار می‌گیرند و دیگر اینکه قابل تأویل‌اند. (وفایی، ۱۳۹۱: ۱۰۵) مثال: گفت که می‌رود. تأویل آن چنین است: رفتنش را گفت. جمله پیرو (می‌رود) با توجه به ظرفیت فعل «گفت» در نقش مفعولی به مصدر تأویل شد. جمله «أريدُ أن أذهب» به صورت «أريدُ الذهاب» تأویل می‌شود و جمله وابسته «أذهب» در نقش مفعولی به مصدر تأویل می‌شود. پیرو «تصوموا» در جمله «أن تصوموا خيراً لكم» (اینکه روزه بگیرید، بر شما بهتر است)، به

همبسته یا جمله‌واره پایه است، مثلاً در حکم اسم یا صفت یا قید یا گروه اسمی یا گروه وصفی یا گروه قیدی است، برای مثال «مردی که می‌خندید، اینجاست، جمله مرکبی است که در آن «می-خندید» جمله‌واره پیرو است و در حکم صفت برای مردی است و به جای آن می‌توان گفت: آن مرد خندان اینجاست. (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۷)

عبارتهایی را که معنی آنها تمام نیست و برای تکمیل معنی به عبارت دیگر نیاز دارند، «فراکرد» یا جمله‌واره می‌خوانیم، یعنی مجموع کلماتی که پیرو یک فعل گرد آمده‌اند، اما معنی کاملی ندارند و قسمتی از یک جمله بزرگ‌تر شمرده می‌شوند که پیام کاملی را می‌رسانند. این گونه جمله‌ها را که شامل دو یا چند فراکرد هستند، جمله مرکب می‌خوانیم. (ناتل خانلری، ۱۳۷۱: ۱۳۷)

آن جمله که منظور اصلی گوینده را دارد، معمولاً جمله پایه است و آن دیگری جمله پیرو. جمله پیرو معمولاً همراه یکی از حروف ربط از قبیل تا، همین که، اگر، زیرا که و جز آنهاست. جمله پیرو معمولاً جمله ناقص است؛ در صورتی که جمله پایه، جمله‌ای کامل و مستقل است. جمله پیرو همیشه قابل تأویل به صفت بیانی یا مصدر است و جای یکی از ارکان جمله اصلی یا پایه را گرفته است. (احمدی گیوی و همکار، ۱۳۷۴: ۲۰۴)

جمله‌های مرکب برای القای معنای کامل به ذهن‌ها، برخلاف جمله‌های ساده که تنها به یک فعل احتیاج دارند، به چند فعل نیاز دارند و از چند قسمت تشکیل شده‌اند. هر یک از این قسمت‌ها را که اصولاً شامل یک فعل است، اما به‌تنهایی معنای کاملی ندارد و به بیان زبان‌شناسان، دارای درنگ

صورت «صیاقمکم» در نقش مبتدای عربی و همان نهاد فارسی به مصدر تأویل شده است.

بنابراین، جای تردید نیست که تأویل کار همین حروف ربط تبدیلی است و جمله مؤول با این حروف می‌تواند تمام اسم صریح را اعم از فاعلی، مفعولی، مسندی، مضاف‌الیهی و ... داشته باشد و همین حالات است که ما را وامی‌دارد تا جمله‌واره پیرو را به مفرد برگردانیم. (خیام‌پور، ۱۳۷۲: ۱۱۴)

تفاوت جمله‌واره پیرو با کلمه یا گروه

جمله‌واره پیرو که در حکم یک کلمه یا یک گروه است با کلمه یا گروه این است که جمله‌واره دارای توضیح بیشتر تر و معنای کامل‌تری است؛ زیرا وجه، زمان، شخص و نمود فعلی که در جمله‌واره هست، باعث می‌شود که معنی غنی‌تر و مترکم‌تر شود. به طوری که کلمه یا گروه چنین ویژگی‌هایی ندارند. با تأمل در نمونه‌های زیر می‌توان به غنای معنایی جمله‌واره نسبت به کلمه یا گروه پی برد:

ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت
وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت

(حافظ، ۱۳۷۱: ۲۳)

ای که در زنجیر زلفت جای چندین آشناست

خوش فتاد آن خال مشکین بر رخ رنگین غریب

(همان: ۱۰۳)

ای که انشای عطارد صفت شوکت توست

عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد

(همان: ۱۴۹)

طبق بیت‌های فوق، در بیت اول، گروه «شاهد

قدسی» مورد ندا قرار گرفته، فعلی هم در آن

نیست. در بیت دوم «در زنجیر زلفت جای چندین آشناست» و در بیت سوم «انشای عطارد صفت شوکت توست» منادا هستند که در هر دو، منادا به صورت جمله‌واره آمده و این دو، دارای فعل هستند و معانی شخص، زمان، وجه و نمود هم در این فعل‌ها مستتر است.

پیشینه تحقیق

پیش از این، عبدالرسول خیام‌پور درباره کارکرد حروف ربط تبدیلی در داخل جمله‌های مرکب سخن به میان آورده است؛ وی ضمن نشان دادن نقش‌های مختلف پیرو نسبت به پایه، تصریح می‌کند که وقتی این بیت از سعدی: «از دست و زبان که برآید/ کز عهده شکرش به درآید» (سعدی، ۱۳۶۹: ۴۹) را ترکیب می‌کرده است، به کارکرد جالب «که» مبنی بر تأویل جمله به مصدر با نقش فاعلی در آغاز پیرو پی می‌برد. (خیام‌پور، ۱۳۷۲: ۱۱۴)

«جمله و تحول آن در زبان فارسی» منبع دیگری است که در ضمن مباحثی همچون «جمله‌های مرکب وابستگی» سخنان مفیدی در مورد حروف ربط وابستگی و تأویل جمله‌واره-های نقش‌دار برای جمله‌واره پایه مطرح شده است. (فرشیدورد، ۱۳۷۸: ۳۰۲-۲۸۵)

بحث و بررسی

حروف ربط تبدیلی نظیر که، تا، اگر، چون و ... علاوه بر ربط، عمل دیگری هم دارند و آن این است که جمله بعد از خود را به مفرد تبدیل می‌کنند و آن را برای قسمتی از جمله دیگر وابسته

فراکرد پایه (دیر است) در حکم مسندالیه است.

در چمن هر ورقی دفتر حالی دگرست

حیف باشد که ز کار همه غافل باشی

(همان: ۳۴۶)

فراکرد «ز کار همه غافل باشی» با تبدیل به

مصدر (غافل بودن از کار همه) نسبت به فراکرد

پایه (حیف باشد) حکم مسندالیه را دارد.

۳. حالت مفعولی

مفعولِ افعالی نظیر احساس کردن، گفتن، شنیدن،

خواستن و ... ممکن است جمله‌واره‌ای باشد که با

پیوندهای «که» و «تا» به جمله‌واره‌های پایه ملحق

می‌شود. (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۵۳۵) اینک نمونه‌ها:

می‌خواستم که میرمش اندر قدم چو شمع

او خود گذر به ما چو نسیم سحر نکرد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۶۸)

در مصراع اول، فعل فراکرد «میرمش اندر

قدم چو شمع» با تأویل به مصدر (مردنم در قدم)

نسبت به فراکرد پایه و اصلی (می‌خواستم) نقش

مفعولی دارد.

به خنده گفت که حافظ غلام طبع توام

بین که تا به چه حدم همی کند تحمیق

(همان: ۲۵۳)

در مصراع اول، حرف ربط «که» فعل فراکرد

پیرو را به مصدر (غلام طبع بودن) تبدیل کرده و

سبب شده است این فراکرد برای فراکرد پایه (به-

خنده گفت) حالت مفعولی داشته باشد.

اما در مصراع دوم «که تا» باهم به‌عنوان حرف

ربط تبدیلی ذکر شده است و ضمن تبدیل فعل

فراکرد پیرو به مصدر (تحمیق کردن)، سبب شده

است آن فراکرد نسبت به فراکرد پایه (بین) نقش

می‌سازند (همان: ۱۱۳)؛ از جمله: فاعل، مفعول،

مضاف‌الیه، صفت، بدل، متمم، مسندالیه، مسند،

منادا. از این‌رو، به این حروف، حروف ربط

تبدیلی (تأویلی) می‌گویند.

حرف ربط تبدیلی چهار نوع تأویل دارد:

تأویل به مصدر اصلی، تبدیل به مصدر بدلی،

تأویل به صفت اصلی و تأویل به صفت بدلی.

(همان: ۱۱۵)

الف) تأویل به مصدر اصلی: گاهی حرف

ربط تبدیلی جمله را به مصدری تأویل می‌کند که

به‌طور مستقیم برای فعلی که در جمله دیگری

است، وابسته واقع شود. این مصدر ممکن است

حالت‌های مختلفی داشته باشد. از جمله:

۱. حالت فاعلی

غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل

شاید که چو واینی خیر تو درین باشد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۸۲)

جمله‌واره «خیر تو درین باشد» در حکم

مصدر (یعنی: بودن خیر تو در این) و فاعل فعل

«شاید» است.

بی چراغ جام در خلوت نمی‌یازم نشست

زان که کنج اهل دل باید که نورانی بود

(همان: ۲۱۱)

یعنی نورانی بودن کنج اهل دل، باید (بایسته است)

۲. حالت مسندالیهی

دیرست که دلداری پیامی نفرستاد

نوشت سلامی و کلامی نفرستاد

(همان: ۱۵۰)

در مصراع اول، فراکرد «دلداری پیامی نفرستاد»

با تأویل به مصدر (پیام نفرستادن دلداری) نسبت به

مفعولی بگیرد.

پیوندهای پرکاربرد مانند «که» و «تا» گاه از جمله حذف می‌شوند، ولی بالقوه وجود دارند. (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۵: ۱۱۶) مثال:

وگر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشق مفلس
بگویدش که سلطانی گدایی همنشین دارد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۵۸)

در مصراع اول، جمله‌واره «نمی‌خواهم چو حافظ عاشق مفلس» به صورت مصدر (نخواستن عاشق مفلس را)، مفعول «گوید» است. در مصراع دوم نیز فراکرد «سلطانی گدایی همنشین دارد» با تأویل به مصدر (همنشین داشتن سلطانی گدایی را) در حکم مفعولی برای «بگویدش» است.

۴. حالت متممی

در حالت متممی، چون متمم به‌هنگام تأویل به مصدر اصلی، با حرف اضافه همراه می‌شود، این مصدر را ناهمسان گویند.

وجه خدا اگر شودت منظر نظر

زین پس شکی نماند که صاحب‌نظر شوی

(همان: ۳۶۷)

فراکرد پیرو «صاحب‌نظر شوی» در مصراع دوم، با تأویل به مصدر ناهمسان (صاحب‌نظر شدن) نسبت به فراکرد پایه (شکی نماند) نقش متممی دارد. یعنی: در صاحب‌نظر شدنت شکی نماند.

حافظ طمع برید که بیند نظیر تو

دیار نیست جز رخت اندر دیار حسن

(همان: ۳۰۹)

یعنی از دیدن نظیر تو طمع برید. بنابر این، جمله‌واره پیرو (بیند نظیر تو) با تأویل به مصدر

ناهمسان (دیدن نظیر تو) در حکم متمم برای

فعل «طمع برید» است.

ترسم که اشک در غم ما پرده‌در شود

وین راز سر به‌مهر به عالم سمر شود

(همان: ۲۱۵)

یعنی از پرده‌در شدن اشک ... می‌ترسم. در این صورت نیز فراکرد پیرو (پرده‌در شدن اشک) نسبت به پایه (ترسم) متمم است.

از امثله مذکور مشخص می‌شود که هرگاه جمله مؤول در نقش متمم (مفعول غیر صریح) باشد، حرف اضافه «از» و «در» را که پیش از «که» است، باید حذف کرد «وگرنه مابین حرف اضافه و «که» اسم اشاره «این» یا «آن» را باید فاصله قرار داد: «از اینکه» و «در اینکه». (خیام‌پور، ۱۳۷۲: ۱۱۹)

۵. حالت مضاف‌الیهی

از آن زمان که برین آستان نهادم روی

فراز مسند خورشید تکیه‌گاه من است

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۲۲)

یعنی از زمان روی نهادن بر این آستان ... پس جمله‌واره «برین آستان نهادم روی» در حکم مضاف‌الیه برای «زمان» در جمله‌واره پایه است.

از آن ساعت که جام می به دست او مشرف شد

زمانه ساغر شادی به یاد می‌گساران زد

(همان: ۱۷۷)

یعنی از ساعت مشرف شدن جام می به دست او ... بنابراین، جمله‌واره پیرو «جام می به دست او مشرف شد» نسبت به «آن ساعت» در جمله‌واره پایه، نقش مضاف‌الیهی دارد.

۶. قید شرط

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

(همان: ۳۶۲)

همان‌گونه که می‌بینیم حرف ربط «تا» ضمن تبدیل جمله‌واره «خلاص بخشدم از مایی و منی» به مصدر (به دلیل خلاص بخشیدن من از مایی و منی) همان جمله‌واره پیرو را نسبت به فراکرد پایه «بیار می» به نقش قید علت درمی‌آورد.

۹. قید تقابل

در این حالت نیز مصدر ناهمسان خواهد بود. چون فراکرد پیرو هنگام تأویل به مصدر، با «در صورت» یا با «با وجود» همراه است.

من ارچه در نظر یار خاکسار شدم
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند

(همان: ۱۹۰)

یعنی (در صورت خاکسار شدنم در نظر یار) رقیب نیز محترم نخواهد ماند.

اگر پوسیده گردد استخوانم
نگردد مهت از جانم فراموش

(همان: ۲۴۳)

یعنی با وجود پوسیده گشتن استخوانم مهت از جانم فراموش نگردد.

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق
بدرقه رعت شود همت شحنه نجف

(همان: ۲۵۲)

ای حافظ در صورت قدم صادقانه زدنت در راه خاندان (اهل بیت)، همت شحنه نجف (علی علیه السلام) بدرقه راحت می‌شود.

۱۰. قید زمان

بر ما بسی کمان ملامت کشیده‌اند
تا کار خود ز ابروی جانان گشاده‌ایم

(همان: ۲۹۲)

(همان: ۹۸)

یعنی (به شرط به دست آوردن ترک شیرازی دل ما را)، سمرقند و بخارا را به خال هندویش می‌بخشم.

۷. قید زمان

من چو از خاک لحد لاله‌صفت برخیزم
داغ سودای توام سر سویدا باشد

(همان: ۱۸۰)

(به هنگام برخاستنم از خاک لحد)، داغ سودای تو سر سویدا من باشد.

چشم من در ره این قافله راه بماند
تا به گوش دلم آواز دراز باز آمد

(همان: ۱۸۸)

(از زمان آواز دراز آمدن به گوش دلم)، چشم من در راه قافله راه ماند

۸. قید علت

احوال گنج قارون کایام داد بر باد
در گوش دل فرو خوان تا زر نهان ندارد

(همان: ۱۶۱)

جمله‌واره پیرو «زر نهان ندارد» با تبدیل به مصدر (به دلیل نهان نداشتن زر) نسبت به پایه (احوال گنج قارون را در گوش دل فرو خوان) نقش قید علت دارد.

گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس
شیوه تو نشدش حاصل و بیمار بماند

(همان: ۱۹۰)

حرف ربط تبدیلی «که» با تبدیل کردن پیرو «چون چشم تو گردد» به مصدر (به دلیل شبیه شدن به چشم تو) نقش آن را نسبت به پایه (نرگس بیمار گشت) قید علت قرار می‌دهد.

در بحر مایی و منی افتاده‌ام بیار
می تا خلاص بخشدم از مایی و منی

یعنی (از زمان گشادن کار خود از ابروی یار)
بر ما بسی ...

نه راه است این که بگذاری مرا بر خاک و بگریزی
گذاری آر و بازم پرس تا خاک رهت گردم
(همان: ۲۶۴)

این (گذاشتن من بر خاک و گریختن تو) راه
نیست.

این که پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت
اجر صبری ست که در کلبه‌ی احزان کردم
(همان: ۲۶۵)

این (نواختن صحبت یوسف مرا) اجر صبری
است ...

۳. بدل از مسند

گفت: آن یار کزو گشت سر دار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد
(همان: ۱۷۰)
... جرمش این (هویدا کردن اسرار) بود.

چو ذکر خیر طلب می کنی سخن این است
که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار
(همان: ۲۲۵)
... سخن، این (دریغ نداشتن سیم و زر در
بهای سخن) است.

۴. بدل از مفعول

این که من در جست و جوی او ز خود فارغ شدم
کس ندیده ست و نیند مثلش از هر سو بین
(همان: ۳۱۴)
این (فارغ شدنم از خود) را کس ندیده است
و نخواهد دید.

سلطان غم هر آنچه تواند بگو بکن
من برده ام به باده فروشان پناه ازو
(همان: ۳۲۰)
به سلطان غم بگو: آن (توانایی خود را) انجام ده.

۵. بدل از متمم

خوش آمد گل وزان خوش تر نباشد

ب) تأویل به مصدر بدلی: یعنی جمله به کمک
حرف ربط تبدیلی به مصدری تأویل می شود که
بدل از کلمه مبهمی مانند «آن» و «این» باشد که در
جمله دیگری است. کلمه های این و آن گاهی در
جمله پایه، جانشین جمله پیرو هستند. هنگام تأویل
جمله مرکب به جمله ساده، این و آن، از جمله پایه
حذف می شود و صورت مصدری پیرو به جای آن
می نشیند و عهده دار یک نقش اصلی می شود ولی
گاهی این و آن مثل همین و همان جانشین جمله ای
که بعد از آن آمده نیست بلکه به شخص یا کار یا
چیزی واقعی اشاره می کند و صورت تأویل یافته
پیرو، بعد از آن قرار می گیرد. (ارژنگ، ۱۳۷۴: ۱۵)

۱. بدل از فاعل

شد آنکه اهل نظر بر کناره می رفتند
هزارگونه سخن در دهان و لب خاموش
(حافظ، ۱۳۷۱: ۲۴۳)

آن (بر کناره رفتن اهل نظر) شد (گذشت).
آن شد که چشم بد نگران بودی از کمین
خصم از میان برفت و سرشک از کنار هم
(همان: ۴۹۲)
آن (نگران بودن چشم بد از کمین) شد (رفت
و گذشت).

۲. بدل از مسند الیه

تو را آن به که روی خود ز مشتاقان پوشانی
که شادی جهانگیری غم لشکر نمی ارزد
(همان: ۱۷۶)
برای تو، آن (پوشاندن روی خود از مشتاقان)
بهتر (است).

- که در دستت به‌جز ساغر نباشد
(همان: ۱۸۲)
- سر ما و قدمش یال لب ما و دهنش
(حافظ، ۱۳۷۱: ۲۴۳)
- ... وز آن (به‌جز ساغر نبودن در دستت)
خوش‌تر نباشد.
- هر (ترسنده از ملال) ...
- کارم بدان رسید که همراز خود کنم
هر شام برق لامع و هر بامداد باد
(همان: ۱۴۷)
- کارم به آن (همراز خود کردن برق و باد در
هر شام و بامداد) رسید.
۶. بدل از مضاف‌الیه
- بر بوی آن که جرعه جامت به ما رسد
در مصطبه دعای تو هر صبح و شام رفت
(همان: ۱۳۸)
۲. حالت مسند‌الیهی
- ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب
نیست معلوم که در پرده‌ی اسرار چه کرد
(همان: ۱۹۱)
- در مصرع دوم، جمله‌واره «در پرده اسرار چه
کرد» (یعنی: کرده نگارنده غیب در پرده اسرار)
در حکم صفت و مسند‌الیه «نیست معلوم» است.
دلفریبان نیاتی همه زیور بستند
دلبر ماست که با حسن خداداد آمد
(همان: ۲۳۳)
- ... (با حسن خداداد آینده) دلبر ماست.
من ام که شهره شهرم به عشق ورزیدن
من ام که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن
(همان: ۵۳۵)
- بداندیشان) داری.
۳. حالت مفعولی
- نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل
تو پس پرده چه دانی که خوب است و که زشت
(همان: ۱۱۲)
- ج (تأویل به صفت اصلی: جمله مؤول همه -
جا لازم نیست به مصدر تأویل شود؛ بلکه در
برخی موارد به صفت تأویل می‌شود؛ یعنی آنجا
که در نحو عربی «موصولات اسمی» به کار می -
رود؛ مانند الذی، الّتی، الّذین و ... (خیام‌پور،
۱۳۷۲: ۱۱۴) در تأویل جمله‌واره به صفت اصلی،
جمله به صفتی تبدیل می‌شود که نسبت به جمله
دیگر نقش و حالت نحوی داشته باشد.
۱. حالت فاعلی
- هر که ترسد ز ملال انده عشقش نه حلال

تو پس پرده (خوب و زشت را) نمی‌دانی
 نشانِ یار سفر کرده از که پرسم باز؟
 که هرچه گفت برید صبا پریشان گفت
 برید صبا هر (گفته خود) را پریشان گفت
 نمونه برای پیوند «تا» که فراکرد پیرو را به
 فراکرد پایه ملحق می‌گرداند:
 مُعنی از آن پرده نقشی بیار
 بین تا چه گفت از درون پرده‌دار ...

(همان: ۳۸۳)

در مصراع دوم، جمله‌واره پیرو (چه گفت از
 درون پرده‌دار) با تأویل به مفرد «گفته‌های پرده-
 دار» با پیوند حرف ربط تبدیلی «تا» به جمله‌واره
 پایه (بین) ملحق شده است.

۴. حالت متممی

مکن به نامه‌سیاهی ملامت من مست
 که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟
 (همان: ۱۳۵)
 تأویل مصراع دوم: که (چه کسی) از (نوشته
 تقدیر) آگاه است؟

۵. حالت ندایی

ای که گفتی جان بده تا باشدت آرام جان
 جان به غم‌هایش سپردم نیست آرامم هنوز

(همان: ۲۳۵)

ای (گوینده) ...

ای که در کوچه معشوقه ما می‌گذری
 بر حذر باش که سر می‌شکند دیوارش

(همان: ۲۴۰)

ای (گذرنده در کوچه معشوقه ما) ...

ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی
 سود و سرمایه بسوزی و محابا نکنی

(همان: ۳۶۲)

ای (مدارا نکننده در کشتن ما) ...

۶. حالت وصفی

من که سر در نیاورم به دو کون
 گردنم زیر بار منت اوست

(همان: ۱۲۳)

یعنی (من سر در نیاورنده به دو کون) گردنم
 زیر بار منت اوست.

آن جوان بخت که می‌زد رقم خیر و قبول
 بنده پیر ندانم زچه آزاد نکرد

(همان: ۱۶۷)

یعنی (آن جوان بخت رقم خیر و قبول زنده) ...
 کی کند سوی دل خسته حافظ نظری؟
 چشم مستش که به هر گوشه خرابی دارد

(همان: ۱۶۰)

چشم مست (دارنده خرابی به هر گوشه) کی کند ...
 رنگ خون دل ما را که نمان می‌داری

(همان: ۲۰۸)

رنگ خون دل نمان داشته ما را ...

د- تأویل به صفت بدلی: مراد اینکه جمله

به صفتی تأویل شود که نسبت به کلمه مبهمی
 نظیر «آن» و «این» بدل باشد.

۱. بدل از فاعل

آن که از سنبل او غالیه تابی دارد
 باز با دل‌شدگان ناز و عتابی دارد

(همان: ۱۵۹)

آن (تاب‌دهنده به غالیه) با دل‌شدگان ناز و
 عتابی دارد. آن در نقش فاعل، و جمله‌واره «از
 سنبل او غالیه تابی دارد» بدل از آن است.

طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل
 بیفتد آن که درین راه با شتاب رود

(همان: ۲۱۳)

- آن (با شتاب رونده در این راه) بیفتد.
۲. بدل از مسندالیه
 شد منهزم از کمال عزت
 آن را که جلال حیرت آمد
 (همان: ۱۸۷)
- آن (مقدور) را در طلبت بنمایم.
 من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
 هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
 (همان: ۱۳۶)
- آن (جلال حیرت یابنده) منهزم شد ...
 آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار
 جرعه‌ای بود از زلال جام جان‌افزای تو
 (همان: ۳۱۸)
- آن (مطلوب اسکندر) ... جرعه‌ای بود از زلال ...
۳. بدل از مسند
 سخن عشق نه آن است که آید به زبان
 ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت
 (همان: ۱۳۷)
- شیرین تر از آن (گفته من) هستی که ...
 دگر به صید حرم تیغ برمکش زنه‌ار
 و ز آن که با دل ما کرده‌ای پشیمان باش
 (همان: ۳۵۹)
- شیرین تر از آنی به شکرخنده که گویم
 ای خسرو خوبان که تو شیرین زمانی
 (همان: ۳۱۸)
- سخن عشق، آن (به زبان آینده) نیست.
 در دایره قسمت ما نقطه پرگاریم
 لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی
 (همان: ۳۷۱)
- و از آن (کارهای انجام شده با دل ما) پشیمان
 باش. «آن» در نقش متمم و فراکرد پیرو «با دل ما
 کرده‌ای» بدل از آن است.
۶. بدل از مضاف‌الیه
 غلام همت آن‌ام که زیر چرخ کبود
 ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
 (همان: ۲۳۹)
- گوهر مخزن اسرار همان است که بود
 حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود
 (همان: ۲۰۸)
- گوهر مخزن اسرار همان (بوده قبلی) است.
۴. بدل از مفعول
 سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
 و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
 (همان: ۱۷۰)
- برای شکرگزاری آن (باز رسیدن به بهار) بیخ
 نیکی بنشان و ...
 تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد
 هر که خاک در میخانه به رخساره نرفت
 (همان: ۱۳۶)

تا ابد بوی محبت به مشام او (هر نروبنده
خاک در میخانه) نرسد.

همان‌طور که می‌بینیم، جمله‌واره «خاک در
میخانه به رخساره نرفت» با تأویل به صفت
فاعلی، بدل از ضمیر «ش» (مضاف‌الیه) است.

۷. بدل از منادا

ای آن که ره به مشرب مقصود برده‌ای

زین بحر قطره‌ای به من خاکسار بخش

(همان: ۲۴۰)

یعنی ای آن (ره برنده به مشرب مقصود) ...

ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق

ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت

(همان: ۱۴۰)

ای آن (دم زننده از عشق) ما با تو سخن
نداریم ... «آن» منادا و جمله‌واره «به تقریر و
بیان دم زنی از عشق» در حکم بدل از مناداست.

۸. بدل از بدل

در دیوان حافظ به دلایلی همچون انعطاف زبان،
گسترده‌گی سخن و ... شاهد افزایش حالت‌های
دستوری هستیم. در بیت زیر «آن» که خود بدل از
ضمیر «ش» در «بیندازیش» است، «دمی از نظر
خویش برانی» را با تأویل به صفت، بدل و
جانشین خود ساخته است:

چون اشک بیندازیش از دیده مردم

آن را که دمی از نظر خویش برانی

(همان: ۳۶۰)

آن (رانده شده از نظرت) را همچون اشک از
دیده مردم می‌اندازی و بی اعتبار می‌سازی.

همان‌گونه که در تمام شواهد شعری از دیوان
حافظ در امر بررسی کارکرد حروف ربط تبدیلی
در جمله‌های مرکب ملاحظه شد، این احساسات،
اندیشه‌ها و ژرف‌نگری‌های خاص حافظ است که
باعث شده است تا ابیات غزلیات خود را بیشتر با
ساختار جمله‌های مرکب، گسترش یافته، پیچیده
و انتزاعی بیان کند. ساختاری که حامل مشرب و
جهان‌بینی خاص حافظ است و با لحن ویژه
اعتراض و طنز و شیوه ملامتی‌نمای قلندری‌گونه
صورت شعر می‌پذیرد و با توجیه و تأویل و
تفسیر مشخص عرفانی قابل تحدید و حصر
نیست. (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۲۸)

جایگاه جمله‌های مرکب در دیوان حافظ

در دیوان حافظ، جمله‌های مرکب بسامد بالایی
دارد و اگر جمله‌های مرکب از جمله‌های ساده
بیشتر نباشد، کمتر از آن هم نیست. جمله‌های
مرکب در دیوان حافظ از آن جهت اهمیت دارد
که بار معنایی مفاهیم انتزاعی و پیچیده را اعم از
مفاهیم عرفانی، اخلاقی و اجتماعی به نحو
احسن حمل می‌کند؛ اما جمله‌های ساده در
ایفای چنین رسالتی، رسا و بلیغ نیست. از این
رو، حافظ در بیان اندیشه‌های والای خود، از
جمله‌های مرکب دو فراکردی، سه فراکردی،
چهار فراکردی و پنج فراکردی در کنار جمله-
های ساده بهره می‌گیرد.

جایگاه حروف ربط تبدیلی در دیوان حافظ

از آنجا که در دیوان حافظ جمله‌های مرکب، جمله‌های ساده را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، بی‌تردید از حروف گوناگون ربط تبدیلی برای وابسته کردن جمله‌واره‌های پیرو نسبت به پایه یا پیروهای دیگر بیشتر استفاده می‌شود. این حروف، فراکردهای پیرو را به مصدر (اصلی یا بدلی) یا صفت (اصلی یا بدلی) تبدیل می‌کند و آن فراکردها را صاحب نقش‌های گوناگون و متنوع نحوی می‌کند. درصد کاربردهای مصدرهای اصلی و بدلی و نیز صفت‌های اصلی و بدلی به شرح زیر است:

مصدر اصلی ۳۳/۳۴، مصدر بدلی ۱۸/۰۵، صفت اصلی ۲۳/۶۱ و صفت بدلی ۲۵ درصد. که، اگر، تا، چون، چه، تا که (که تا) از جمله حروف ربط تبدیلی هستند که در دیوان حافظ پرکاربرد هستند. بسامد کاربرد حروف ربط تبدیلی در تحقیق حاضر به این شرح است: «که» با ۶۱/۵۱ پرکاربردترین حرف ربط تبدیلی و حروف «چه» با ۱۲/۱۹، «اگر» و «تا» هر کدام با ۷/۳۲، «چو» (یا چون) با ۲/۴۴ و «که تا» با ۱/۲۲ در ردیف‌های بعد قرار دارند.

بحث و نتیجه‌گیری

حافظ می‌توانست مفهوم‌های مورد نظر خود را که اغلب به صورت یک جمله مرکب گسترش یافته بیان می‌کند، در چند جمله کوتاه و ساده با هم تلفیق کند؛ اما وی با ذکر پیرو یا پیروهایی به صورت مؤول برای پایه به جای استعمال مفرد یا گروه

کلمات، قصد دارد زمان، شخص و نمود فعل را هم تعیین کند؛ به طوری که جمله کوتاه بدون مؤول بی‌زمان، بی‌شخص و بی‌نمود است. چه، وی ناخودآگاه می‌داند که جمله و جمله‌واره از حیث بار معنایی و بلاغی از گروه‌ها و کلمه‌ها غنی‌تر و رساتر است. بی‌تردید ساختار گسترش یافته، پیچیده و پیشرفته‌تر جمله‌های حافظ در مراحل پیشرفته‌تری از رشد ذهن و تکامل زبان میسر می‌شود.

شعر حافظ با حرکت به سوی مسائل علمی، عرفانی و فلسفی و استفاده از واژگانی متعدد با اراده معانی مجازی و ثانوی آن و با حمل ویژگی‌هایی نظیر درون‌گرایی، عشق‌گرایی، غیررئالیستی اغلب به جمله‌هایی مرکب، پیچیده و انتزاعی نیاز پیدا می‌کند. در این بین، حروف ربط تبدیلی نقش بسزایی در وابسته‌سازی جمله‌واره‌های پیرو به پایه، یا وابسته‌سازی جمله‌واره‌های پیرو به جمله‌واره‌های پیرو دیگر ایفا می‌کند.

تأمین ظرفیت نامتناهی مفهومی و ایجاد زمینه نامحدود احساس و تخیل، خلاصه‌ای از شیوه خاص هنری حافظ است که اغلب با استفاده از جمله‌های مرکب و حروف ربط تبدیلی به صفت اصلی یا بدلی و همچنین مصدر اصلی یا بدلی در قالب غزل که هر بیتی معنای کاملی دارند، بیان می‌شود.

شعر حافظ که جامع بلندی معنی و عمق تأثیر و لطافت مضمون و ظرافت و زیبایی مفردات و کلمات و اعجاز در ترکیب کلام و محاسن لفظی و معنوی شعر است، در قالب جمله‌های ساده و کوتاه و سطحی قابل بیان نیست، بلکه نیازمند جمله‌ها، جمله‌واره‌ها، کلمات و ترکیباتی است که

با حروف ربط تبدیلی به همدیگر وابسته شده‌اند و بار معنایی مطلوب حافظ را حمل می‌کنند.

منابع

احمدی گیوی، حسن؛ انوری، حسن (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی ۱. چاپ هفتم. تهران: انتشارات فاطمی.
ارژنگ، غلامرضا (۱۳۸۱). دستور زبان فارسی امروز. چاپ سوم. تهران: نشر قطره.
حافظ شیرازی، شمس‌الدین (۱۳۷۱). دیوان حافظ. به تصحیح علامه قزوینی. به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار. چاپ چهارم. تهران: انتشارات اساطیر.
خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۷۲). دستور زبان فارسی. چاپ هشتم. تبریز: کتاب‌فروشی تهران.
سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۹). گلستان. به تصحیح و توضیح غلام‌حسین یوسفی. چاپ دوم. تهران: انتشارات خوارزمی.

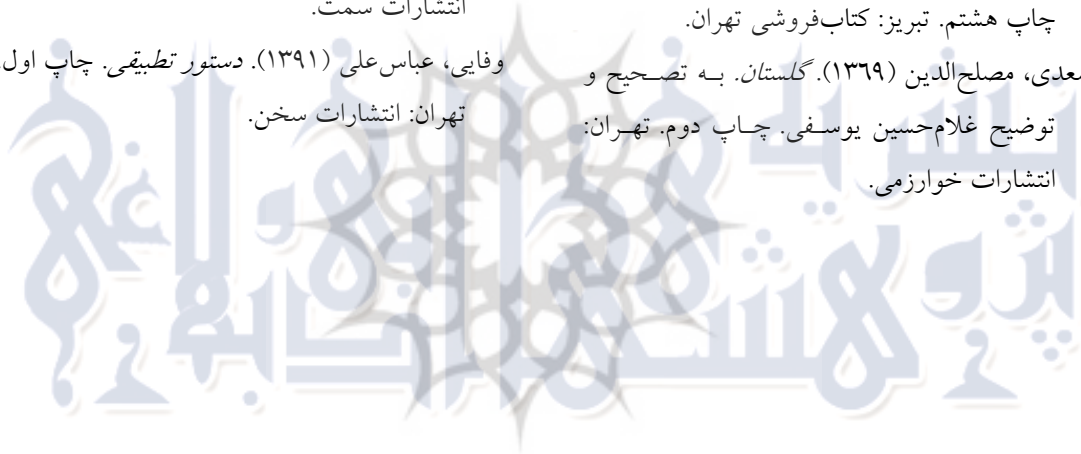
فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲). دستور مفصل امروز بر پایه زبان‌شناسی جدید. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.

_____ (۱۳۷۸). جمله و تحول آن در زبان

فارسی. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۰). مکتب حافظ یا مقدمه‌ای بر حافظ‌شناسی. چاپ سوم. تبریز: انتشارات ستوده.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی. چاپ دوازدهم. تهران: انتشارات توس.
وحیدیان کامیار، تقی؛ عمرانی، غلامرضا (۱۳۸۵). دستور زبان فارسی ۱. چاپ هشتم. تهران: انتشارات سمت.

وفایی، عباس‌علی (۱۳۹۱). دستور تطبیقی. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی